

خویش از داستان سیمرخ و زال و رستم و اسفندیار شاهنامه سخن می‌گوید. آیا تداعی وصف طوبی و دو داستان عمده شاهنامه را در «عقل سرخ» می‌توان اتفاقی دانست.

فردوسی نه تنها با دم مسیحایی خویش یلان و پهلوانانی چون رستم و داستان و سام و گودرز و گیو و بهرام را زنده و جاودانه ساخت، بلکه به زبان پارسی چنان زندگی و زاینده‌گی بخشید که در این هزار سال آثار ارجمند بسیار از نظم و نثر در آن پدید آمد و پدیدآورندگان آن آثار از ثمرات و ریاحین آن درخت طوبی بهره‌مند شدند.



معمولاً سنت ادبا در بیان تأثیر شاعری در شاعر دیگر یا بحث درباره استقبال و مجابات است که فلان غزل یا قصیده از لحاظ وزن و قافیه و ردیف از غزل یا قصیده شاعر پیشین تأثیر پذیرفته یا آنکه الفاظ و ترکیبات و تشبیهات و استعارات و به طور کلی طرز بیان و معانی و مضامین از او اخذ و اقتباس شده است.

البته همه این موضوعات در نقد ادبی اهمیت فراوان دارد و بررسی آنها بسیاری از مسائل را روشن می‌کند، اما در بحث تأثیر فردوسی در دیگران آنچه بیش از همه اهمیت دارد، بررسی امکاناتی است که فردوسی در اختیار آنان نهاده است که اگر آن امکانات در دسترسشان نبود، یا می‌بایست در هر آفرینش هنری آنها را از نو بسازند و حجم آثار خود را چندین برابر کنند و یا به آثاری بدون پشتوانه و با کمترین تأثیر در مخاطبان قناعت کنند. امکاناتی از قبیل طرحها، شخصیتها، حوادث و دیگر اجزای داستانی که بتوان اندیشه‌های نو را در قالب آنها پرورش داد و مفاهیم تازه از آنها به دست آورد.

از ویژگیهای بارز قهرمانان شاهنامه بیرون بودن آنها از محدوده زمان و مکان است. در بخشهای اساطیری و حماسی شاهنامه نه زمان دقیق حوادث آشکار است و نه مکان آنها. مردم روزگار فردوسی، خاقانی، مولانا، حافظ و هر دوران تاریخی دیگر، محیط و مردم روزگار خود را به خوبی می‌شناسند و می‌دانند که در میان آنها کسانی با آن معیارها که در شاهنامه هست نمی‌توان یافت. بنابراین، باید آنها را در زمانهایی دور و مکانهایی ناشناخته جستجو کرد. چه کسی در روزگار خود و در محیط اطراف خود انسانی به عظمت روحی و نیروی جسمانی رستم دیده است؟ پس از اینجاست که مولانا هنگامی که از دیو و دد ملول می‌شود و با

حاشیه:

۱) سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (شیخ اشراق): مجموعه مصنفات، ج ۳، به تصحیح سید حسین نصر، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۳۲.

خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی

مهدی نوریان (دانشگاه اصفهان)

برومند باد آن همایون درخت
که در سایه‌اش می‌توان برد رخت

بیش از هزار سال است که حکیم ابوالقاسم فردوسی سفره‌ای رنگین آراسته و صلا‌ی عام‌یاب، به زبان خودش، نوید و خرام داده است و جانهای پاک را به مهمانی خویش فراخوانده است. در این سالیان دیرباز هزاران میهمان بر سر این خوان نشستند و همه به فراخور گنجایش و توان خویش از آن توشه برداشته‌اند. طبعاً از آن میان سراینندگان و نویسندگان پارسی‌زبان بیش از دیگران از این نعیم بهشتی برخوردار شده‌اند. شاید هیچ شاعر و نویسنده پارسی‌گویی نتوان یافت که پس از فردوسی خامه بر نامه و دفتر رانده باشد و به گونه‌ای وامدار او نباشد و نشانه‌ای از او در دفتر و دیوانش یافت نشود.

گویی کلام فردوسی همان درخت طوباست که در هر خانه‌ای از فردوس برین شاخی از آن راه یافته است و از میوه‌های خوشگوارش کام جان بهشتیان شیرین می‌شود. شیخ شهاب‌الدین سهروردی - شیخ اشراق - در «عقل سرخ» می‌نویسد:

... پس پیر را گفتم درخت طوبیا چه چیزست و کجا باشد؟
گفت درخت طوبی درختی عظیم است، هرکس که بهشتی بود چون به بهشت رود آن درخت را در بهشت ببیند. گفتم آن را هیچ میوه بود؟ گفت هر میوه‌ای که تو در جهان بینی بر آن درخت باشد و این میوه‌ها که پیش توست همه از ثمرات اوست. اگر نه آن درخت بودی، هرگز پیش تو نه میوه بودی و نه درخت و نه ریاحین و نه نبات ...^۱

شیخ اشراق بلافاصله پس از وصف طوبی با زبان پر رمز و راز

یافت. آنچه از سالها پیش هرگاه به دیوان خاقانی مراجعه می‌کردم نظرم را عمیقاً به خود جلب می‌کرد کثرت اشارات و تلمیحات خاقانی به نامهای قهرمانان شاهنامه و داستان زندگی آنان بود و اکنون البته بدون ادعای استقراء نام می‌توانم بگویم که اسامی شخصیتها و پهلوانان شاهنامه، از کیومرث و طهمورث دیوبند گرفته تا خسرو پرویز و بهرام چوبینه، در دیوان خاقانی بیش از هر دیوان دیگر شعر فارسی آمده است.

ممکن است تصور شود که تنها چهره‌های مشهور شاهنامه مانند جمشید و فریدون و ضحاک و رستم و افراسیاب و کیخسرو و اسفندیار مورد توجه خاقانی است، اما سیری در دیوان او خلاف آن را نشان می‌دهد. او آنچنان با تمامی شاهنامه مأنوس است که اشاره به جزئیات تمام داستانها، اعم از مشهور و نامشهور، حتی داستانهای مربوط به بخش تاریخی آخر شاهنامه که دیگران کمتر به آن پرداخته‌اند، در تلمیحاتش دیده می‌شود. برای نشان دادن نمونه‌ای از این گونه تلمیحات در اینجا چند بیت از یکی از شورانگیزترین قصاید خاقانی را می‌آوریم که در مدح قزل‌ارسلان معروف سروده شده و مطلع آن بدین گونه است:

چون صبحدم عید کند نافه‌گشایی
بگشای رگ خم که کند صبح‌نمایی

نکته قابل توجه این است که شاعر قزل‌ارسلان را از نسل پادشاهان کیانی و جانشین جمشید و فریدون و کیخسرو می‌داند و قلمرو او، یعنی اران و آذربایجان، را ایران ذکر می‌کند و در ستایش او می‌گوید:

کیخسرو ایران ملک‌الغرب که از قدر
بر خسرو توران سزدش بار خدایی
دارای ملوک‌العجم اسکندر ثانی
کز چشمه جودش نکند خضر جدایی
ای نامزد خاتم جمشید که بر تو
ختم است جهان‌داری و حقا که سزایی
بودند کیان بهتر آفاق و نیایت
بهرتر کیان بود و تو بهتر ز نیایی
رستم ظفری بلکه فرامرز شکوهی
جمشید فری بلکه کیومرث دهایی
مانند علی سرخ غضنفر تویی ارچه
از نسل فریدونی نز آل عبایی
گرچه ملک‌الغرب تویی تا ابد اما
بر تخت خراسان ملک‌الشرق تو شایی
هرچند که لُنَبک دهد آسایش بهرام
بهرام به شاهی به و لُنَبک به سقایی

چراغ گرد شهر به دنبال انسان می‌گردد، در اوج دل‌تنگی و ناامیدی، شیرخدا و رستم دستان را آرزو می‌کند و آنگاه که حافظ فریاد برمی‌دارد که

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی از نو بپاید ساخت و ز نو آدمی

بناچار در جستجوی گمشده خویش به دنیای شاهنامه پناه می‌برد: «شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی؟» و زمانی که می‌خواهد بی‌گناهی خویش را به مخاطبانش القاء کند، باز مظهر بی‌گناهی را در شاهنامه می‌یابد. تجسم بی‌گناهی یعنی سیاوش در اختیار اوست و با اطمینان از این که معیارهای شاهنامه پذیرش و توافق همگانی را با خود همراه دارد و هیچکس در صحت آنها تردید نمی‌کند، به طور غیرمستقیم با پیوند زدن بی‌گناهی خود به بی‌گناهی سیاوش، و همچنین خبث طینت مدعیان به پلیدی گرسیوز، می‌گوید:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود
شرمی از مظلمه خون سیاووشش باد

و نیک می‌داند که همه مخاطبان که قبلاً سخن فردوسی را پذیرفته‌اند سخن او را نیز خواهند پذیرفت. درحقیقت فردوسی آنچه را که شاعران پس از او برای شناختن و شناساندن جنبه‌های مختلف شخصیتی انسان به آن نیاز دارند در دسترسشان نهاده است.

از دادگری و پهلوانی و آزادگی و خردمندی و جوانمردی گرفته تا ستمکاری و ناراستی و پلیدی و دروغ و خیانت و خیره‌سری هریک در شاهنامه تجسمی عینی دارد و ارزش و اهمیت کار فردوسی از این دیدگاه آن است که مجموعه‌ای از منشاها و کردارها با ظرفیت بسیار گسترده‌ای از تأویل‌پذیری برای آیندگان آماده کرده است، که همگان بر درستی آنها توافق دارند، مثلاً شیخ اشراق، چنانکه گفتیم، به بهترین شکل برای ایجاد پیوندی استوارتر با خوانندگان خویش با تأویلی نو از داستانهای سیمرغ و زال و رستم و اسفندیار شاهنامه استفاده کرده است.

یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های اثرپذیری متون نظم و نثر فارسی از شاهنامه فردوسی را در دیوان خاقانی شروانی می‌توان

کوششی کرده است تا ثابت کند نظامی و خاقانی و قطران به ترکی فکر می‌کرده‌اند و بعد آن فکر ترکی را به شعر فارسی ترجمه می‌کرده‌اند تعجبمان بسی افزونتر می‌شود.

حال آنکه همه اسناد و مآخذ بروشنی گویای آن است که در زادبوم نظامی و خاقانی دلبستگی بیش از حد به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی و شاهنامه فردوسی به گسترده‌ترین وجهی وجود داشته است. اسدی طوسی راه فردوسی را در آن سرزمین و به تقاضای بزرگان آن سرزمین ادامه داده و گرشاسبنامه سروده است، نظامی اسکندرنامه را مکمل شاهنامه معرفی می‌کند و خاقانی با تلمیحات متعدد خود یاد شاهنامه را زنده نگه می‌دارد.^۵

در میان این همه قصاید غرا که از آغاز شعر دری تا امروز سروده شده است بنده هیچ قصیده‌ای نمی‌شناسم که به اندازه قصیده «ایوان مدائن» خاقانی به جان کلام فردوسی نزدیک شده باشد. فردوسی با سرودن سرگذشت پیشینیان و یادآوری قدرت و شوکت پادشاهان قدیم تأکید می‌کند:

جهان سر به سر حکمت و عبرت است

چرا بهره ما همه غفلت است^۶

و خاقانی با خطاب «هان ای دل عبرت‌بین» در آغاز قصیده خویش و نیز تأکید بر مفهوم دادگری که به عقیده فردوسی اصلی‌ترین شرط تحقق فره ایزدی است نشان می‌دهد که به خوبی پیام فردوسی را دریافته و با مؤثرترین لحن و تعبیر به گوش آیندگان رسانده است.

به طور کلی می‌توان گفت که بنیان حکمت عملی حکیم خردمند طوس بر پایه داد نهاده شده است و درحقیقت شاهنامه فردوسی آوردگاهی است که در آن داد و آز به نبردی همیشگی برخاسته‌اند و کسانی چون فریدون و کیخسرو مظهر داد و در مقابل آنان ضحاک و افراسیاب مظهر آز شمرده می‌شوند و سرانجام این نبرد نیز پیروزی قطعی داد بر آز خواهد بود. شاعر بزرگ سروان

حاشیه:

(۲) خاقانی، دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۳۸، ص ۴۳۸.

(۳) همان، ص ۱۴۰.

(۴) کندلی هریسچی، غفار: خاقانی شروانی، ترجمه میرهدایت حصاری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۴، ص ۲.

(۵) برای آگاهی بیشتر به مقاله نگارنده با عنوان «آفرین فردوسی از زبان پیشینیان» در فصلنامه هستی (تهران ۱۳۷۱، ص ۱۳۱) رجوع شود.

(۶) فردوسی: شاهنامه، براساس چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، دفتر نشر داد، تهران ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۵.

ایران به توشد حسرت غزنین و خراسان

چون گفته من رشک معزی و سنایی^۲

چنانکه می‌بینیم خاقانی به داستان بهرام گور و لنبک آبکش نیز پرداخته است و در جای دیگر می‌گوید:

بهرام ننگرد به براهام چون نظر

بر خوان و خان لنبک سقا برافکند^۳

چند سال پیش کتابی به نام خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او از زبان ترکی به فارسی ترجمه شد و در ایران انتشار یافت. شگفتی بیش از حد بنده با خواندن نخستین صفحات آن کتاب آغاز شد که در آن شعر خاقانی و اندیشه او متأثر از دلاوری و سلحشوری قهرمانان داستانهای «دده قورقود» و «قوتاد غوبیلیگ» دانسته شده بود و چند سطر پس از آن آمده بود: «آثار شاعر به گلهای رنگارنگ دستچین شده از دامنه‌های دده گونش، قوجاکیز، قافلانکوه، سهند، آغری داغ، شاه‌داغی، بوزداغ، میشو و سنجر... آراسته است».^۴

هرچه به حافظه فشار آوردم که ببینم آیا این اسامی را در شعر خاقانی به یاد می‌آورم سودی نداشت با آنکه همه عمر، چه در دوران تحصیل و چه در زمان تدریس با دیوان خاقانی سروکار داشتم و بارها به دقت در تک تک کلمات و ابیات آن تأمل کرده بودم، باز هم به دیوان مراجعه کردم و هرچه در فهرست اعلام به دنبال دده قورقود و قوتاد غوبیلیگ و در فهرست اسامی امکان به دنبال دده گونش و قوجاکیز گشتم کمتر یافتیم. قطعاً، این بحث پژوهشی سوءتفاهمی در پی نخواهد داشت چون بنده با تمام وجود برای احساسات برادران همکیش و همخون و همزادمان در دو سوی ارس نسبت به زبان مادریشان احترام قائم اما در عین حال براساس دلایل متقن و مستند علمی و تاریخی که در درجه اول از آثار و تحقیقات دانشمندان و محققان ارجمند آذربایجانی مستفاد می‌شود، اعتقاد دارم که زبان مادری قطران و نظامی و خاقانی و حتی شاعران چند نسل پس از آنان مانند همام و اوحدی و دیگران ترکی نبوده است و این زبان با ورود سلجوقیان به آن سرزمینها به تدریج در میان گروههایی از مردم شیوع یافته و از زمان صفویه به بعد عمومیت پیدا کرده است. بنابراین وقتی در همان کتاب می‌بینیم که مؤلف محترم چه

کاوه که داند زدن بر سر ضحاک پتک
 کی شودش پایبند کوره و سندان و دم
 گر زپی غَزُو غَزُ قصد خراسان کنی
 گرد سواران کند چهره گردون دژم
 در گه میران غَز درشکنی نیمرز
 چون در افراسیاب نیمشبان روستم^۹

اما این موضوع تنها منحصر به ستایشنامه‌های او نیست، بلکه حتی در قصایدی که در حکمت و موعظت و زهد و تحقیق سروده است نیز بسیاری از تصویرهای شعری او به کمک مفاهیم شاهنامه شکل می‌گیرد. مثلاً هنگامی که از ریاضت کشیدن خود در میدان مبارزه با نفس سخن می‌گوید به یاد هفتخان اسفندیار و روئین دژ و دختران گشتاسب که در آن دژ زندانی ارجاسب تورانی شده‌اند می‌افتد و می‌گوید:

هنوز اسفندیار من نرفت از هفتخان بیرون
 هنوزش در دژ روئین عروسانند زندانی^{۱۰}

و آنگاه که راه یافتن به عالم وحدت را نجات‌بخش خود می‌بیند، خود را چون بیژنی وصف می‌کند که در چاه ظلمانی عالم کثرت گرفتار بوده و وحدت همچون رستم او را از این چاه تاریک رهایی بخشیده است:

به وحدت رستم از غرقاب وحشت
 به رستم رسته گشت از چاه بیژن^{۱۱}

صور خیال خاقانی در تغزل و تشبیب نیز از اشاره به قهرمانان شاهنامه تهی نیست، چنانکه در نظر او حلقه‌های زلف ساقی چون حلقه‌های زره رستم و تیر نگاه او مانند تیر آرش است:

ادهم شب گریخت ساقی کو
 تا کمند معنبر اندازد
 درع رستم ز سنبل آرآید
 تیر آرش ز عیبر اندازد^{۱۲}

و باز در هنگام بث الشکوی و گله از روزگار و سرنوشت به همین صورت:

با من فلک به کین سیاوش و من ز عجز
 اسب گلین به حرب تهمتن درآورم

حاشیه:

- (۷) خاقانی، دیوان، ص ۷۶. (۸) همان، ص ۱۴۰.
 (۹) همان، ص ۲۶۳. (۱۰) همان، ص ۴۱۲.
 (۱۱) همان، ص ۳۱۷. (۱۲) همان، ص ۱۲۳.

نیز با الهام‌گرفتن از فردوسی در اشعار خویش بر همین نکته تأکید می‌کند:

افسانه شد حدیث فریدون و بیوراسب
 زین هر دوان کدام به مخبر نکوتر است
 این داد کرد و آن ستم آورد و عاقبت
 هم حال دادگر ز ستمگر نکوتر است^۷

خاقانی در قصیده مشهور خویش با ردیف «برافکند» که در مدح اصفهید لیاالواشیر فرمانروای مازندران سروده از اینکه ترکان ملک عجم را طعمه خویش ساخته‌اند بدین‌سان شکوه می‌کند:

ملک عجم چو طعمه ترکان اجمی است
 عاقل کجا بساط تمنا برافکند
 تن گرچه سو و اتک از ایشان طلب کند
 کی مهر شه به اتسز و بغرا برافکند^۸

و چنانکه گفته شد ممدوحان خویش را جانشینان جمشید و فریدون و کیخسرو می‌داند.

حضور شخصیت‌های شاهنامه در سراسر دیوان خاقانی حضوری بسیار جالب توجه است، چنانکه نامهای جم و جمشید ۶۵ بار، رستم و تهمتن ۵۸ بار، زال ۲۷ بار، کیخسرو ۲۶ بار، فریدون ۱۷ بار، افراسیاب ۱۵ بار، ضحاک و بیوراسب ۱۳ بار، سیاوش ۱۱ بار، بیژن ۱۰ بار، اسفندیار و روئین تن ۱۰ بار، سام نریمان ۸ بار و نامهایی چون کیتباد، گشتاسب، آرش، فریبرز، بهمن، اردشیر، کاوه، اردوان، منیژه، آبتین، کیومرث، گیو، فرنگیس، طهمورث، هوشنگ، لهراسب، جاماسب، فرامرز، کتایون، پیران و گرگین هر کدام به ترتیب از هفت تا یک‌بار در آن دیوان آمده است.

در بسیاری از این موارد خاقانی ممدوحان خود را در قصاید مدحیه به پهلوانان ایرانی شاهنامه و دشمنان آنان را به کسانی چون ضحاک و افراسیاب مانند کرده است. مثلاً در قصیده بلندی در مدح سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه و تشویق او به بازپس گرفتن خراسان از ترکان غز می‌گوید:

ملک خراسان تو راست در کف اغیار غصب
 موسی ملک تویی گرگ شبان غنم
 مُلک خراسان به تیغ بازستانی ز غز
 پس چه کنی در نیام گنج ظفر مکتتم

چون زال بسته قفسم نوحه‌زان کنم
تا رحمتی به خاطر بهمن درآورم^{۱۳}

و همچنین در حبسیات و شکوه از بند و زنجیر:

مار ضحاک ماند بر پایم
وز مژه گنج شایگان برخاست^{۱۴}

ویا

دست آهنگر مرا در مار ضحاک می کشید

گنج افریدون چه سود اندر دل دروای من^{۱۵}

حتی قصاید عربی خاقانی نیز از اشاره به شاهنامه خالی نیست، مانند این بیت:

الوذ بذی التاجین کیخسرو الهدی

تذلل له ایران و الترتک تخشع^{۱۶}

شاعر شروان در آثار دیگر خویش نیز از یاد شاهنامه فارغ نیست، مثلاً در تحفة العراقرین در ستایش عمّ خود، قدوة الحکما کافی‌الدین عمر، که خود را پرورش یافته او می‌داند، او را به سیمرغ، خود را به زال، و پدر خود را به سام تشبیه می‌کند و می‌گوید:

مسکین پدرم ز جور ایام

افکند مرا چو زال را سام

او سیمرغی نمود در حال

در زیر پرم گرفت چون زال

آورد به کوه قاف دانش

پرورد مرا به آشیانش^{۱۷}

در منشآت نیز، آنجا که از پادشاه طلب بخشایش می‌کند، می‌نویسد: «معهود محاسن اخلاق آن است که چون شفاعت رستم توران‌ستان در میان آمد، بیژن اگرچه خشم‌آلود باشد، در خطای گرگین خط عفو فرماید کشیدن».^{۱۸}

از مثالهای متعدد دیگر، برای رعایت اختصار، صرف نظر می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که با توجه به کثرت تلمیحات خاقانی به شاهنامه فردوسی، دریافت معانی دقیق بسیاری از ابیات دشواریاب این شاعر بزرگ در گرو آشنایی با جزئیات داستانهای شاهنامه است. مثلاً در قصیده بلند آرزوی سفر خراسان- «رهروم مقصد امکان به خراسان یابم»، می‌گوید:

ملک کیخسرو روز است خراسان چه عجب

که شبیخونگه پیران به خراسان یابم^{۱۹}

کسی که بخواهد معنی این بیت را به درستی دریابد، اولاً باید در

شاهنامه خوانده باشد که فردوسی کیخسرو را خورشید دانسته است:

چو بشنید پیران ز پیش سپاه

بیامد بر رستم کسینه‌خواه

بدو گفت رستم که‌ای پهلوان

درودت ز خورشید روشن روان

هم از مادرش دخت افراسیاب

که مهر تو بیند همیشه به خواب^{۲۰}

و ثانیاً از شیخون‌زدن لشکریان افراسیاب به فرماندهی پیران و یسه در نبرد همایون به لشکر کیخسرو به فرماندهی طوس آگاهی داشته باشد تا بتواند ایهام تناسب بسیار هنرمندانه خاقانی را دریابد. هرچند معنی شعر و مقصود خاقانی از آن در عوالمی به کلی متفاوت با عوالم شاهنامه است.

نکته دیگر اینکه سرشت رمزی داستانهای شاهنامه و تأویل‌پذیری آنها امکانی در اختیار خاقانی نهاده است تا بتواند مفاهیم مورد نظر خود را در هر زمینه به کمک آنها بیان کند، مثلاً در زمینه زهد و اعراض از دنیا بگوید:

هو و لذت دو مار ضحاکند

هر دو خونخوار و بی‌گناه آزار^{۲۱}

بنابراین اگر قرار شود که تحقیقی علمی درباره بیان رمزی داستانهای شاهنامه صورت پذیرد از دیوان خاقانی و سایر شعرای نظیر او می‌توان بهترین بهره‌ها را برد.

در پایان با آنکه خاقانی در مقام مفاخره می‌گوید:

شاعر مُفلق منم خوان معانی مراست

ریزه‌خور خوان من عنصری و رودکی^{۲۲}

چنانکه دیدیم، خود او بر سر خوان رنگین فردوسی نشسته و بیشترین توشه را از آن برداشته است.

حاشیه:

(۱۳) همان، ص ۲۴۰. (۱۴) همان، ص ۶۱.

(۱۵) همان، ص ۳۲۱. (۱۶) همان، ص ۹۵۸.

(۱۷) خاقانی شروانی: مثنوی تحفة العراقرین، به اهتمام یحیی قریب، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۳، ص ۲۱۸.

(۱۸) خاقانی شروانی: منشآت، به تصحیح محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۱۵.

(۱۹) خاقانی، دیوان، ص ۲۹۹.

(۲۰) فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۲۰.

(۲۱) خاقانی، دیوان، ص ۱۹۸.

(۲۲) همان، ص ۹۲۷.